



هفته نامه

رهائی

سال اول شماره ۱۸
سه شنبه ۱۸ دیماه ۳۵۸
تک شماره ۲۰ ریال

در این شماره :

• ارتش :

توطئه کودتا را افشاء کنیم

• حزب توده : (۳)

ما کیا و لیسم یا مارکسیسم ؟

• افغانستان :

کودتای ارتش شوروی

• ایدئولوژی

و توسل رژیم کنونی به شعور کاذب

ارتش : توطئه کودتا را افشاء کنیم

کشف توطئه کودتا در نیروی هوایی و ملاقات‌های پنهانی ریچارد کاتم جاسوس پر سابقه «سیا» با بعضی از مقامات «شورای انقلاب» نشانه

عمق نفوذ آمریکا در ایران است

می‌کشند بسیاری اطلاع نگاه داشتن مردم زمینه را برای کودتای آینده آماده نگاه دارند و می‌روند که این مسئله نیز همچون مسائل پشت پرده دیگری دست فرا موتی سپرده شود.

از این روست که ما باخاطر افشاء این توطئه بزرگ، اطلاعاتی را که تا بحال کسب نموده ایم در اختیار افکار عمومی قرار می‌دهیم تا مردم خود قضاوت کنند، و مسئولان امور را بهتر بشناسند، و ارتش غیور اسلامی را بهتر تجربه نمایند.

ما مطمئن هستیم که این توطئه جزئی کوچک از توطئه‌های همه جانبه است که برای تسهیل سرکوب جنبش خلق و تفویض نیروهای ارتجاعی طرح ریزی شده و آخرین اقدام امپریالیسم نخواهد بود. شواهد متعددی در این زمینه مخصوص از فعالیت‌ها و تماس‌های ریچارد کاتم جاسوس سیا (ویکی از مستشاران امور ایران در وزارت خارجه آمریکا) با «بلندیان» ایران - و همچنین مسافرت‌های متعدد رمزی کلارک به ایران - قبل و بعد از حادثه سفارت - در دست است که نشانه از عمق توطئه‌ها و نفوذ آمریکا در ایران دارد. ما به محض تکمیل شدن اطلاعات خود در این خصوص و روشن شدن جوانب مختلف مسئله، که روش ترکیبی از مسائل خواهد بود، آن را در اختیار همه هموطنان قرار خواهیم داد. ما باخاطر اهمیت این مسئله افشاء توطئه کودتا و جلوگیری از توطئه‌های دیگر محافل امپریالیستی، از تمام هم میهنان مبارز خوش و کلیه سازمان‌های رزمنده و مترقی و منعم می‌خواهیم که بطور بی‌گرویدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای اطلاعات و اخبار خویش را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهند تا مردم خود مسئله را از ناسره تشخیص بدهند.

عوامل امپریالیسم از صدر تا ذیل کار در همه جا نفوذ دارند. هنگامیکه وزیر خارجه وقت کسی باشد که در سال‌های گذشته بحرم تماس با «سیا» توسط مبارزین خارج کشور مطرح شده بود و خود نیز تماس‌های پنهانی خود را با ریچارد کاتم کتمان نمی‌کند، هنگامی که نخست‌وزیر سابق و عضو شورای انقلاب به ارتباط پنهانی خود با سفارت آمریکا در زمان رژیم شاه اذعان می‌کند، هنگامیکه چهره آقای بهشتی بسیار مستقل و ملی (۱) در «شورای انقلاب» می‌درخشد، از یزیدی آمریکائی تجدید حیثیت می‌شود، و هنگامیکه دانشجویان «پیرو خط امام» در مقابل چشمان متحیر میلیون‌ها تماشاچی اظهار می‌دارند که پاره‌ای از آنها ماهران می‌خوانند ۰۰۰۰۰۰۰ طبیعی است که هر لحظه در معرض خطر کودتای آمریکائی برای تسهیل جریان امور یکدست تر کردن داشته قدرتمداران و سرکوب خونین جنبش خلق هستیم. تنها هوشیاری ما است که می‌تواند نفوذ امپریالیسم و همه عواملش را نابود کند.

همزمان با مسافرت‌های بی‌دری عوامل سایه ایران، کسب اطلاع نمودیم که جاسوس سرشناس آمریکائی ریچارد کاتم در هفته اول آذرماه (۳۱ آذر) با آقایان بزرگان، مراغه‌ای، بهشتی و دوست صمیمی و بار غارن صادق قطب زاده، جلسات بسیار محرمانه‌ای داشته است. در پی فعالیت‌های کاتم توطئه‌ای برای سرکوب جنبش از درون ارتش جمهوری اسلامی با گرفت و عسکرای از مرتجعترین امراء ارتش ما موردند که کودتائی را در ایران سازمان دهند. اما این رفت و آمدها و ملاقات‌های مشکوک و تحرکات خائنه از چشم تیزبین نیروهای مترقی دور نماند و به پیگیری و مراقبت پرداختند و بالاخره نیز پس از جمع آوری اطلاعات لازم، وجود توطئه کودتا به مقامات «مسئول» اطلاع داده شد و با آنکه عده‌ای از همین مقامات «مسئول» خود در ملاقات‌های محرمانه با ریچارد کاتم شرکت داشتند معذرتاً اطلاع از در زدن خبر کودتا، مانع از انجام آن شد. وعده‌ای از مجریان کودتا که اغلب آنان از افسران نیروی هوایی بوده اند قبل از انجام نقشه خائنه خویش در گرد همائی منزل سرتیپ بارنشته نیروی هواشناسی معین زندبار داشت شدند و هم اکنون در زندان رژیم بسر می‌برند. سرتیپ بارنشته معین زندک فردی فاسد و دامن‌الخراس است به اتفاق سرتیپ بارنشته یزشکی و سرهنگ دهنادی که تا زمان کشف توطئه شاغل و خلبان هواپیمای اف ۱۴ بوده است، رهبری این کودتا را به عهده داشته اند. معین زندک و یزشکی از جمله ژنرال‌هایی بودند که علیرغم روشن بودن سابقشان به عسکدار انقلاب صرفاً باز نشت شدند و «شورای انقلاب» را محاکمه آنان جلویگیری کرد. دهنادی قهرمان تیراندازی با هواپیماهای اف ۵ بوده و از افسران شناخته شده ارتش می‌باشد. و بعد از انقلاب نیز در ارتش ابقاء می‌گردد. نفر چهارم فردی است بنام سرگرد شاه کرمی که تا زمان دستگیری خلبان هواپیمای فرند شیب دوم و توره اف ۲۷ بوده است. خلبان شاغل دیگری نیز بنام پارسا را ده که خلبانی هواپیمای اف ۲۷ را به عهده داشت نیز در میان دستگیر شدگان است حتی گفته می‌شود که برگذاری شاکر از سمت ریاست ستاد ارتش و همچنین ممنوعیت پرواز بر فراز قم و تحدید مقدار سوخت پرواز هواپیماها، با کشف این توطئه بی ارتباط نیست.

قابل تاءمل است که اکنون بعد از گذشت حدود یک ماه از این واقعه، آنهم در شرایطی که باران افشاکری داغ و رژیم هر روز علیه توطئه‌هایی که برخی از آنان واهی است داد سخن می‌کند، «شورای انقلاب» که از جزئیات مسئله مطلع می‌باشد در این مورد حیاتی سکوت نموده و مردم را که مستقیماً هدف این توطئه بوده اند در جریان ما وقع قرار نداده است. بنظر میرسد که عواملی

حزب توده:

ماکیا و لیسم یا مارکسیسم؟

حزب توده و اصولا توده ایسم، نمونه‌ی مشخص و تجسم کامل تزمحوری ماکیا و لیسم است.

- ۶- حزب توده اشتباهات متعددی در زمینه‌های مختلف کرده است ولی این اشتباهات همواره صادقانه بوده است.
- ۷- اما حزب توده در دفاع از شوروی و در عدم برخاستن به آن در ادوار مختلف از استالین و مالنکوف گرفته تا خروشچف و برژنف، هیچگاه خطا نکرده و همواره پشتیبان صديق دولت وقت شوروی بوده است.
- ۸- حزب توده از بدو تولد ماکتوب بجز در دو فترت خواهی تشکیل جبهه‌ی واحد با بورژوازی بوده است ولی غالباً بورژوازی دست رد به سینه‌ی آن زده است.
- ۹- دوران فترت اول که حزب توده میخواست با بورژوازی همکاری کند، دوران حکومت دکتور مصدق بود که خلاف مصالح شوروی و حزب توده، بجای دادن امتیازهای اقتصادی به شوروی میخواست امتیازهای ابر قدرت آتزمان - انگلیس - را قطع کند.
- ۱۰- دوران فترت دوم چند ماهی اخیر است که خرده بورژوازی در قدرت است و با بورژوازی جنگ وجد الهائی دارد و حزب توده ترجیح میدهد با آن یککه در قدرت سیاسی است همکاری کند.
- ۱۱- هرگاه هر نیروی دیگر، بورژوازی یا خرده بورژوازی، مرتجع یا غیر آن، بخواهد ما برایش کار کنیم با اشتیاق می پذیریم. گواه صداقت ما در این مورد، شرکت ما در کابینه‌ی ناس-ووم و اصرار ما برای همکاری با حکومت فعلی است.

..... ۱۲

..... ۱۳

..... ۱۴

اینها اس و اساس، و واقعی ترین نقطه نظرات حزب توده را بیان میکنند و آنقدر در نوشته‌های حزب توده به درجات مختلف تکرار شده‌اند که هیچکس، از سرسری ترین غرقداران آنها تا متعصب ترینشان حتی یکی از مواد فوق را نادرست نمیداند و حاضر است برای صحت هر یک تئوری بدهد.

اما برای کسانی که از "سرشت توده‌ای" نیستند، قطعاً تعجب آور است که چگونه میتوان تمام این نقطه نظرات را توجیه کرد. نقطه مشترک استالین و مالنکوف و برژنف و خروشچف و ماثو (فراموش نشود که حزب توده تا چندین قبل از انقلاب فرهنگی مدافع ماثو تئو دو بود) چیست که حزبی میتواند در زمان خود همه‌ی اینها را بپذیرد، به مخالفین آنها دشنام دهد و در دورانی دیگر خود به آنها ناسزا

در دو شماره‌ی گذشته مطالبی حول "میزان صداقت" و نیز تناقضات میان ایرادات کنونی و گذشته‌ی حزب توده و اظهارات کنونی آنها در مورد گذشته نگاشتیم و نشان دادیم که ما با یک جریان سیاسی شیاد و متعده باز طرفیم و نه صرفاً با یک حزب اشتباه کار با از نظر ایدئولوژیک منحرف. اما از آنجا که بهر حال نظریات کنونی آنها نیز به سرکت کمیته‌های امام و سپاه پاسداران به وسیعترین حد پخش میشود، ضروری است که به آنها نیز بپردازیم زیرا بعید نیست که برخی از انسانهایی که صداقت هم ندارند بدلی توجه به شگردهای مستور در اراده‌ی نظرات، تزه‌های کنونی آنها را جدی بگیرند و آن ابزار و تجربه را در دست نداشته باشند که با تحلیل مختص از همین تزه‌ها به ماهیت و نیت کردارشان در حزب توده پی ببرند. از جانب دیگر پاره‌ای از این تزه‌ها، فقط از جانب حزب توده ارائه نمیشود و برخی از جریان‌های سیاسی دیگر، و حتی بعضی از جریان‌های خود را خم اصلی حزب توده می‌شمرند، همین تزه‌ها را گاه بدون ذره‌ای کم و کاست ارائه میدهند. نمونه‌ی مشخص آن سازمان انقلابی و شرکا، اند که اکثر بقول قدامچینو فیلسفی آنها و روسو فیلسفی حزب توده را کنار بگذاریم و محتوای واقعی تزه‌هایشان را در نظر بگیریم از میزان شباهت آنها با هم در گفت‌وگوهایم ند. بدین لحاظ و به لحاظ آنکه هستند افرادی از بعضی لایه‌های اجتماعی که این تزه‌ها را بیان خواستهای طبقاتی خود می بینند و شناخته و آگاهانه بدنبال آن هستند، برخورد به آنها را هم از جهت شناخت ماهیت حزب توده و "مخاصمین" چینو قبل و هم از نظر شناخت ماهیت طبقاتی فشر مدافع آن شوروی می بینیم.

اگر گوشه‌ی کتابها و روزنامه‌های حزب توده را در دست بگیریم و محکم تکان دهیم تا همه‌ی تقلب‌ها و شگردها و همه‌ی دشنامها و تهمت‌های آن بریزد و اس و اساس آن باقی بماند، با چه احکامی مواجه هستیم؟

- ۱- شوروی زادگاه و اردوگاه سوسیالیسم است باید مطلقاً از آن تبعیت نمود.
- ۲- عمده مخالفین و متقدبین شوروی آگاهانه، و عمدتاً بسیار قلبی از آنها ناآگاهانه، عوامل امپریالیسم جهانی هستند.
- ۳- حزب توده، حزب طراز سوبین طبقه‌ی کارگر است.
- ۴- حزب توده، حزب چهار طبقه است.
- ۵- هر کس با حزب توده مخالف باشد، مائوئیست و مرتجع و عامل امپریالیسم است.

رابطه‌ی معنویت و مادیت، جسم و روان، و شکل و محتوا مطلقاً فراموش می‌شود. ماده کراتی بدل به ماده برسنی می‌شود. تعبیر بخاطر انسان، بدل به انسان بخاطر تعبیر می‌شود. انسان آگاه سوسیالیست، انسان اعتلا یافته شکوفا، بدل به موجود موهومی می‌شود که رسالت وجود آوردن شرایط برای رشدش بعهده‌ی مفتی دزد و جانی در درون مجموعه‌ای توطئه‌گر و فاسد گذارده می‌شود. مشکل بتوان در پلیدی این طرز تفکر کزافه گفت، و مشکل بتوان جناباتی را که معتقدین به چنین سبک کاری در طول تاریخ جوامع انسانی مرتکب شده‌اند، به بیان آورد.

بمنظر می‌رسد که صرف پیدایش مفهوم انسان سوسیالیست بمثابة نقطه‌ی پایان چنین تصورات کاذبی باشد. اما چنین شد که آدمهای نا انسان، چنین تصویری را در انسان سوسیالیست تزریق کردند! سخ از این کاملتر و تناقض روح ماکیاولیس در "سوسیالیسم" از این بارزتر می‌رسد.

رسم بر این است که جزئیات این تز در غالب موارد

گوید و مخالفین آنها را طرفدارانشان بنامند. چگونه است که ماه مخلوع بکروز "اعلیحضرت خوانبخت" است، روزی "رتزماپور" است و امروز "مرنج و منفور". چگونه است که امام کمونی و باران با وفایش (انواع مادی قطب زاده‌ها) امروز رهبران مسلم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، دموکراتهای انقلابی و... هستند اما دیروز طرفداران امپریالیسم (و حتی بعضی باران با وفا عامل امپریالیسم) بودند. چرا قوام السلطنه، صدق، سنجابی، ابوالفضل قاسمی، و حتی سوجهائی مانند داریوش فروهر بکروز ماهیتا انقلابی و روز دیگر از اساس مرنج خوانده می‌شوند. و چرا این روند تعریف و تقبیح، استمال و دشنام در مورد همه چیز و همه کس ادامه می‌یابد بجز در مورد یک چیز. یک چیز "مقدس" یک معبود. یک بیت. یک ارباب. باید دید حزب توده این معلق و وارو زدن را برای اعضا خود چگونه توجیه می‌کند. و نیز البته باید دید این اعضا چه خصوصیات طبقاتی و شخصی دارند که این توجیهات را قانع کننده، با لاف قابل تحمل، می‌یابند.

برای يك لحظه نمایشی را تجسم کنید که در آن لنین و استالین و

تروتسکی در کابینه تزاری قوام السلطنه به رتق و فتق امور مشغول

باشند، و یا در پشت سر کشیش گاپون - که توده‌های بیشه‌اری را بسیج

کرده بود - راه افتاده و خط او را خط خود می‌شمرند. و آنگاه در

شکفت خواهید شد که چقدر پیش‌روی تاریخی و مشخص (!) لازم است

تاکیانوری ها و طبری ها را پیر و راه لنین شمرد.

هدف وسیله را توجیه میکند

بطور آشکار مطرح نمی‌شود. بجز نو جوانان غافل و شاکردن نوپای این مکتب، کسی عیناً دفاع از آن بر نمی‌خیزد. ولی مشکل نیست که همین بیان از لابلای سطور و در زیر پوشش نازک احتجاجات کودک قریب جستجو کرد. تاکتیک! در اینجا مفهوم تاکتیک به توطئه تعبیر می‌یابد. تاکتیک در اساس بمعنای شیوه‌هایی است که در راه وصول به مقصد استراتژیک مورد توسل قرار می‌گیرد. تاکتیک خود واژه‌ای باردار نیست. تاکتیک می‌تواند زشت یا زیبا، انسانی یا غیر انسانی باشد، اما همگامیک به تنهائی و در این رابطه بکار می‌رود مراد از آن در قاموس این احزاب کار ناپسند و خلاف واقع است. تاکتیک زشت. مفت زشت برداشته می‌شود، مفت دروغین و مذبذوم حذف می‌شود، و بصورت تاکتیک صرف در می‌آید. تاکتیک! پس از انقلاب فوریه، لنین وارد روسیه شد. مبارزات حماسه آفرین او و سایر بلشویکها، و به سرکشت جو "تفاهم و همکاری" که بین مبارزین ضد تزاری بوجود آمده بود، همه احزاب و گروهها در استقبال از او شرکت کردند. برق اشتیاق در چشهای همگان بدرخشید. رئیس شورا، خجیده، رهبر بلشویکها همراه با کارد احترام ملاحان کروشتاد و ستونهای سربازان بر رأس متقلبین قرار داشت. سخنرانی خجیده در تحلیل از لنین دربرگیرنده این پیام بود که:

حزب توده و اصولاً توده‌ایسم، نمونه‌ی مشخص و تجسم کامل تز محوری ماکیاولیس است. هدف وسیله را توجیه می‌کند. و بنا بر این اگر هدف مقدس باشد با چینیسم نمایانده شود، ارتکاب بهر عملی که گامی در راه وصول به مقصد باشد مجاز است. این تز در شکل‌های پنهان و آشکار پس از سالهای نیمه دهی بیست قرن حاضر آنقدر مؤثر توسل رهبران بین الملل سوم و احزاب وابسته قرار گرفت که امپریالیستها توانستند با تبلیغات خود آنرا رکن اساسی پیش و منش کمونیستها بنمایانند، تا آنجا که برخی از "کمونیست" ها امروزه غافل از همه چیز از آن بعنوان یک اصل موجه دفاع میکنند! در این تز کثیف، ارتجاعی، غیر انسانی، کشتن همه اهالی یک شهر توجیه می‌شود اگر تصور رود که جاسوسی در آن پنهان شده است. در این تز ضد بشری، بشر نه بعنوان موجود تاریخ ساز بلکه بعنوان مهره‌ای بی جان و بی احساس، جمعی جامد و بی روح مامور قوادی تاریخ منمور است. در این تز ماسور، توطئه، تحریک، آدمکشی و جنایت، فساد و ارتشال ابزارهای قابل استفاده و مقبولند. در این تز آنچه که مطرح نیست اینست که انسانیکه خود از روند چنین تنوع "مبارزه" (!) عبور میکند به چه چیز حیوانی بدل می‌شود.

استالین و تروتسکی در کاسیه، تزاری قوام‌السلطنه به رفق و رفقا امور مشغول باشند، و یا در پست‌بر کشی کابون - که سوده‌های بیسماری را بسج کرده‌بود - را داده‌وخت او را خط خودبشمرند. و آنگاه در شکفت خواهند که چست در بيشري تاريخي و شخص (۱) لازم است تا کياوري ها و طبري ها را بپرو راه لنين بشمرند. لنين نمايشنامه.

اينها همه "تاکتیک" است، کسی خبر ندارد. تاکتیک يعني دروغ و فریب و ربا. تاکتیک يعني نايکاري، پحميق توده‌ها. تاکتیک يعني مارشکاري و جابلوسي. تاکتیک يعني ارتداد و نوکر منشي. بدرستي اينها تاکتیک توده‌ايستي است. بدرستي اينها تاکتیک کارگران قدرتي است که يکروز ساعت ۸ صبح حفيظ‌الله امين مرحوم را "ميسارز انقلابي و برجسته" ميخواند و عمر هماروز او را "خائن و نوکر امپريالست". چرا؟ زيرا کودتاي صورت‌گرفته است که طي آن آدم "خود" تری بر سر قدرت آورده شده است.

اگر کسی در سراسر عمر مارکس و انگلس و لنين و در سراسر ده‌ها هزار صفحه نوشته‌های آنان بکيار، آری فقط بکيار، نشان داد که آنها به دروغ مجيز کسی را گفته باشند، که آنها حتی يکروز و يک لحظه مرتجعی را انقلابی خوانده باشند، که آنها خود را بپرو و "در خط" قدرت حاکم شمرده باشند، آنگاه نه تنها راه توده‌ای ها "درست" است،

نه تنها "تاکتیک" آنها اسم رمز نوطه و رباکاری نیست بلکه ما هم با امپريالستها در محکوم کردن "ماکياوليسم کمونيستها" (۱) همصدا ميشويم. آنگاه ما ميگوئيم حزب توده بپرو مارکس و لنين است. آنگاه ما هم ميگوئيم توسل بپرو وسيله کثيفي برای رسدن به سر منزل مقصود

روش مارکسيستها" است، آنگاه هم ما و هر کمونيست معتقد ديگری مارکس و انگلس و لنين را در رده‌ی ماکياوليتها ميگذاريم و نه کمونيستها.

چه اندازه و چه حد بيشري و کساحي ميخواهد که روش مکارانه و حيله گرانه‌ی خود را عليرغم همه‌ی شواهد تاريخي روش مارکس و لنين وانمود کرد و از زیر دادن بک نمونه هم در رفت. چه حد و اندازه بيشري؟ آنقدر که در مخيله ماکياوليتها بکنجد.

راه وصول به سر منزل مقصود

برای رسدن به هدف توسل بپرو وسيله‌ای مجاز است. اين اسلوب کار توده‌ايستي است. اما بايد دید اين اسلوب در چه راهي بکار برده ميشود. بعبارت ديگر راه رسدن به هدف از کجا عبور ميکند. اين راه با کوره راه چسزي است که تئوريسينهای حزب "برادر بزرگ" آنرا "راه رشد غير سرمايه‌داري" ناميده‌اند و تئوريسينهای حزب "دشمن بزرگ" همان را "تر به جهان" مينامند، و مارزيس انقلابي به آن بعنوان تئوري سازش طبقاتي و توجه آسانسوي سرمايه‌داري ميگردند.

خصوصيات اين راه چيست؟

مخترعين اين تئوري متاسفانه کلمه‌ای در مـورد خصوصيات اين راه ننوشته‌اند. دنباله‌ی روان آن نیز چون هرگز بدون اجازه قلمفرسائي نميکنند، به کسی نگفته‌اند و

"انقلاب بايد از دستان داخلی مانند دشمنان خارجي زدوده شود. وظيفه عمده یک حزب انقلابي حقيقي، مستحکم کردن صفوف "همه دمکراسي" است."

و بدین‌طريق در ابتدای ورود هتدارملایمي به لنين داده شد که مواظب رفتار خودباشد. در نطق خروشان لنين پاسخي باین مسئله نبود و همه خیال کردند اوضاع بر وفق مراد است. در کنفرانس متحدکننده بولشويکها، منشويکها و مستقلين لنين در مقابل چنان متحیر حصار با فاطميت تمام اظهار داشت که: "آنچه برای من مهم است اختلافات ما و ديکگران است و نه نقاط مشترک!" اين سخنراي ادامه یافت بطوریکه در پايان نطق دوا ساعه لنين او در انتظار کوفته نظرانی از حزب خود و در نظر همه ديکگران بمنابه مجسمه نقره و شست در آمده بود.

بوکرايوف فرياد ميبرد که:

"این لاظاللات یک دیوانه است!" و خطاب به معدودی از بولشويکها که برای لنين دست مي‌زدند گفت:

"بيشري است که برای اين سخنان پوچ نمايشي دست مي‌زنيد، شما بايد از خود خجالت بکشيد! مارکسيستها!" انعجار "بابهنکام" کنفرانس کاذب و جو کاذبتر تفاهم وجود غريبو برخاست. از همه سو، نجسسسس همه را فراگرفت پاره‌ای از بولشويکها از اينکه رهبر حزب نه تنها در حق مستقلين نمک ناشايی کرده است بلکه ضرورت شرايط را چنانکه آنها می بينند نمی بيند و سر ترهای خود با فشاری "غير معقول" ميکند عصبي بودند. تنها عده‌ی معدودی که لنين را از نزديک ميشناختند تعجب نکردند. آنهايی که ميدانستند اين مرد طاس حتي لحظه‌ای هم در گفتن آنچه که در اندیشه دارد درنگ نميکند و "تحت تاثير" هيچ جو کاذبی قرار نميگيرد.

این شیوه‌ی لنين بود. همان مردیکه ماکياوليتهاي امروز به تقلب خود را هم بپرو او و هم خرونجف و هم مردان بعدی ميدانند.

همين مرد هنگامیکه در ابتدای جنگ جهاني اول شعار کاذب "دفاع از ميهن" توانسته بود توده‌های بيشماري را فریب دهد و حتی احزاب سوسيال دمکرات (با صطسلاخ کمونيست) آنزمان را "بدنيال توده‌ها" و در حقيقت بدنيال بورژوازی ميکشاند، بقيمت منهم شدن به خيانت، در مقابل جنگ امپريالستي ايستادگی کرد. همين مرد هنگامیکه انقلاب اکثري بپرو شد، مذاکرات سری ديپلماتيک را مطلقاً موقوف کرد و اعلام داشت که هيچ چیز از مردم نباید پنهان بماند. همين مرد هنگامیکه وادار به عقب نشيني ميشد اعلام ميکرد که با حيار عقب نشيني ميکنيم ولی مردم بدانيد که اين عقب نشيني است و نگذاريد ديگران آنرا بعنوان بيشروي بخورد شما بدهند. همين مرد کسی بود که بعنوان "دو تاکتیک سوسيال دموکراسي" تاکتیک درست و شرافتمندانه سوسيال دموکراسي را از تاکتیک سازشکارانه و مرتدانه‌ی منشويکها تفکیک ميکرد....

حال اين مرد "طاس و لوج" (بقول منشويکها) را در کنار آقای کياوري بگذاريد. حال شیوه‌ی بولشويکي مبارزه را در کنار شیوه‌ی توده‌ايستي مبارزه بگذاريد. برای یک لحظه نمايشي را تجسم کنيد که در آن لنين و

خود هنوز روسیه را فتودالی می شمردند (باز جای تکرش باقی که اسمی برای آن داشتند و نمیگفتند "غیر سرمایه‌داری") حتی منشویکها و مردان بعدی نظیر پلخانف و کائونسکی که انقلاب سوسیالیستی را در جامعه‌ای عقب افتاده ممکن و مفید نمی دیدند در این امر که همین جامعه عقب افتاده جامعه‌ای سرمایه‌داری است تردیدی بخود راه نمیدادند. آنها میگفتند جامعه روسیه باید در جاده‌ی سرمایه‌داری پیشرفت کند، کاملاً مدرن و صنعتی شود و آنگاه انقلاب سوسیالیستی بوقوع بپیوندد.

اما مردان بعدی، روبریونیستهای رنگارنگ شوروی و چین و... به کشف تازه‌ای رسیده‌اند که دریغ میدارند مشخصات آنرا بشمرند. آنها بظاهر و بحمدالله طرفدار راه رشد فتودالی نیستند. راه رشد سرمایه‌داری را هم رسماً نمیخواهند (چون حرفشان عیناً مثل منشویکها میشود و این "تاکتیک" خوبی نیست)، راه رشد سوسیالیستی را هم میسر نمیدانند. تنها به خلق الله میگویند از "راه غیر سرمایه‌داری" بروید. کسی نمی فهمد چه میگویند. و از فضا "تاکتیک" محسنی آنها هم همین است. معلوم نیست در این راه رشد "غیر سرمایه‌داری" چه نوع مناسبات تولیدی وجود دارد. بالاخره آیا در جوامعی که از این "راه" می‌روند انباشت ارزش اضافی میشود یا نه؟ اگر میشود چرا اسمش سرمایه‌داری نیست؟ مگر سرمایه‌داری شاخ و دم دارد؟ اگر

نمیگویند معنای این عبارت چیست. اینهم اسم رمزی است که فقط "نه سرفی‌ها و نه غری‌ها"، "نه کاپیتالیست‌نه سوسیالیست‌ها" نظیر آقای بنی صدر و معمر قذافی و صدام حسین از آن سر در می‌آورند. شعور طبقاتی (یا بی‌شعوری؟) خاصی لازم است تا فهمید که در عصر امپریالیسم چگونه میتوان طرفدار سرمایه‌داری نبود ولی طرفدار سوسیالیسم هم نبود.

گفتیم متأسفانه رساله‌ای باب توصیف تئوریک این مفوله وجود ندارد و باید بکمک منقش عباراتی را در اینجا و آنجا دست و پا کرد و معهداً باز هم نفهمید که این شتر مرغ که نه شتر است و نه مرغ و هم شتر است و هم مرغ چه ناهنجاری تاریخی است.

مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، یعنی مناسباتی که بر پایه‌ی انباشت ارزش اضافی و لاجرم از خود بیگانگی انسان مبتنی باشد. این مسئله به‌یمن کارهای مارکس و مارکسیست‌ها کلاسیک بقدری روشن شده است که حتی هیچ مردی تاکنون خلاف آنرا نگفته است. هر جا که ارزش بخشی از نیروی کار پرداخت نشود و استثمار بمعنای امروزی آن وجود داشته باشد، مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد: عده‌ای "بسیار با هوش" و مانده ارزش اضافی را با تولید اضافی اشتباه میکنند ولی لااقل آنها وقتی میگویند اگر در جامعه‌ی عقب افتاده‌ای مناسبات سرمایه‌داری وجود ندارد معتقدند

در يك كلام كشف بزرگ حزب توده اين شد كه هژمونی پرولتاریا

هیچگاه مطرح نبوده، مارکس و لنین چنین اعتقادی نداشته‌اند،

ما هم نباید دنبال این «شرط بی ربط و مسخره»!! باشیم علی‌الخصوص

که پدر بزرگ آغوشش را برای ما باز کرده است.

نمیشود و کسی کسی را استثمار نمیکنند چرا سوسیالیستی نیست، مگر سوسیالیسم بال و کوبال دارد؟ اگر انباشت ارزش اضافی نیست ولی نوع جدیدی از استثمار هست چرا این کشف بزرگ را از بشریت مخفی میکنند؟ چرا این نوع استثمار را که بهتر از (استثمار بهتر؟) انباشت ارزش اضافی است به همه یاد میدهند و چرا میخواهند مردم بیچاره‌ی جهان سوم را از استثمار سرمایه‌داری رها کنند و بسدام این یکی که موجود ناشناخته‌ایست بی اندازه‌ی مگر مردم جهان سوم بچه‌ها هستند؟ لااقل از مادری که سوسیالیسم را زایشده است (۱) انتظار می‌رود که راه را به کسانی که میخواهند طفل را راه بیندازند نشان دهند. مگر اینکه طرف‌اقتا "بچه‌ای باشد که چیزی نفهمد!

شگفتی در اینست که "راه" معلوم نیست چیست ولی دلیل عبور از این راه معلوم است! حزب توده در یکی از تصادفات میمون و مبارک که بخود زحمت سخن گفتن در معقولات را داده این دلیل را بدست میدهد. استدلال حزب توده در جزوه‌ی "گفتگوش با چریکهای فدائی خلق" بدین صورت است که چون در زمان ما بمرکت وجود شوروی؛

"در مقیاس جهانی هژمونی پرولتاریا تأمین شده

مناسبات فتودالی (نیمه فتودالی؟) وجود دارد و به برکت این درایت بی نظیر هنوز جامعه‌ی ایران را نیمه فتودال - نیمه مستعمره میدانند.

این مسئله را نیز لنین هفتاد و اندی سال پیش در کتاب خود بنام "مسئله‌ی با‌مطلاح بازار" ثابت کرد که سرمایه‌داری بودن یا نبودن یک جامعه بر حسب تعداد کارگران در آن و میزان گسترش صنایع نیست. جامعه میتواند سرمایه‌داری باشد و بسیار هم عقب افتاده باشد. روسیه‌ی تزاری اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست بسیار عقب افتاده بود ولی سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داری با میزان پول انباشت شده، با تعداد کارخانه‌ها تعریف نمیشود بلکه با وجود سرمایه یعنی تراکم ارزش اضافی مشخص میشود. و چون در روسیه‌ی تزاری در روند تولید و باز تولید انباشت ارزش اضافی وجود داشت بنابر این، این جامعه، جامعه‌ای سرمایه‌داری بود و لاغیر. لنین نشان میداد که با وجود آنکه آثار و بقایای چند نوع شیوه‌ی تولید در روسیه وجود دارد معهداً این شیوه‌ها به یک نوع مناسبات تولیدی - سرمایه‌داری - با تقلیل می‌یابند و بسا راه میدهند. تنها نارودتیکهای عقب افتاده با دید غیر طبقاتی

بشتمانی از جنبش انقلابی - و آنهم جنبشی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد - بمعنای کردن نهادن به هژمونی خرده بورژوازی بر پرولتاریا نیست.

معلوم میشود که حزب طراز نوین در عشق خود به بقی هژمونی پرولتاریا در زمانیکه بقول خودش سلطه امپریالیسم در حال افول است و هژمونی برادر سرگرد در سطح جهانی روبه گسترش است، چنان دامن از کف داده که متوجه نشده است که مارکس و لنین "سجاره" در زمان نکارش این مطالب هنوز خواب چنین روز "تکوهندی" را هم نمی دیدند.

در یک کلام کشف بزرگ حزب بوده این شد که هژمونی پرولتاریا هیچگاه مطرح نبوده، مارکس و لنین چنین اعتقادی نداشته اند، ما هم نباید دنبال این "شرطی ربط و مسخره" (۱۱) باشیم علی الخصوص که پدر بزرگ آغوسس را برای ما باز کرده است.

ما توصیه میکنیم که خوانندگان حتما حداقل صفح ۲۲ تا ۳۰ این لجن نامه را بخوانند تا بفهمند که اولاً:

"بنیان گذاران مارکسیسم لنینیسم وقتی از سرگردی پرولتاریا سخن میگویند آنها در نقطه مقابل سرگردی بورژوازی میگذارند و نه در برابر رهبری خرده بورژوازی" !!

امان از اینهمه بشرمی. حضرت کیانوری و جناب طبری و آقای بی نام و نشان، آیا اینقدر نمی فهمید که چون در جنبش روسیه خطر از جانب بورژوازی بود و پدران شما منویکها سرگردی آنها می پذیرفتند لنین آنها را به آنها دشنام میداد و اگر هر فرقه خالده دیگری سرگردی میفودالها یا خرده بورژواها را هم مطرح میکرد با همی برچورد رویو میشد؟ این بشرمی نیست که چون در آلمان خطر سرگردی خرده بورژوازی وجود نداشته و

لنین چیزی در این مورد ننوشت آنگاه نتیجه بگیری که لنین حاضر به پذیرش رهبری خرده بورژوازی بوده است؟ این بشرمی و بی ترقی شما و امثال شما را یکجا خواهد کشاید؟ شما که اساساً معتقدید حتی مارکس هم "شرط بی ربط و مسخره" سرگردی پرولتاریا را قبول نداشته پس چرا لنین را رها نمیکنید تا با خرده بورژواها خوش باشد؟ آری، چیزی بیش از بشرمی تاریخی و مشخص میخواهد که تمام ماجرای انقلاب فوریه را فراموش کرد و لنین را بدین حد - بعد کیانوری ها و طبری ها - سقوط داد و از هر گونه سرافتنی نهی نمود.

پدر بزرگ یا ارباب

بدین ترتیب ملاحظه میشود که حزب بوده در راه توجیه خدمتگزاری به پدر بزرگ تا چه حد به پیش میرود. خبری که تا آنجا میرود که حاضر است مارکس و لنین را به لجن بکشد، صفا همراه نیست، صفا عشق به پدر بزرگ ندارد. این حزب حاضر است همین پدر بزرگ را به شرط پیدا کردن عموی بهتری بفروشد. اما اکنون بجز آنها کسی خریدارشان نیست. بی و هشت سال جیره خواری کرده اند اینرا بقول خودشان "پاسدار کمیته ۹" هم فهمیده و کسی سهولت فریب آنها نمیخورد. هنگامیکه تا این حد در توجیه تبعیت از کسی، از دولتی، استدلال بخرج داده میشود،

است... و پرولتاریای جهانی و فرزند برومند آن اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی، در مجموع خوش، این اندیشه اصلی مارکسیستی - لنینیستی را راهنمای عمل خود قرار داده اند.... در این دوران نوین در این تناسب قوا است که در انقلابهای ضد امپریالیستی کشورهای آسیا (چنان سوم) مقوله ای نظیر "رهبری خرده بورژوازی" بدید مآید (چی بد؟ چشم بندی؟) و کبریت خرده بورژوازی در زمان سلطه کامل امپریالیسم (سرمایه داری) قادر به رهبری نبود (ولی حالا هست) (ص ۲۸)

بصارت ساده چون پدر بزرگ شوروی در صحنه جهانی قدرت دارد دیگر لازم نیست در جوامع عقب مانده دنبال رهبری پرولتاریا رفت و میتوان پرولتاریا را بدنبال خرده بورژوا روانه ساخت، پدر بزرگ خودش ترتیب کار را میدهد و همه را جمع و جور میکند. جالب تر اینکه بالاخره برای اینکه از ریشخند شدن جلوگیری کند حزب افرازمکنده که:

"امروز هم اگر در مقیاس جهانی - تاریخی در نظر بگیریم، خرده بورژوازی قدرت رهبری ندارد! امیدواریم این ایراز موجب ریشخند هواداران تر حکومت جهانی اسلامی نشود، چرا که فرماسیون اقتصادی - اجتماعی ویژه خرده بورژوازی موجود نیست و در مقیاس تاریخی - جهانی، فرماسیون سرمایه داری است یا سوسیالیستی". (ناکیدها از ماست)

خواننده باید حوصله کند و به حزب طراز نوین دشنام ندهد که پس اینهمه حقه بازی مبنی بر "راه رشد غیر سرمایه داری برای چه بود؟ اگر فرماسیون یا سرمایه داری است یا سوسیالیستی؟ پس غرض از "غیر سرمایه داری" قاعدتاً باید سوسیالیستی باشد. پس چرا میگویند سوسیالیستی هم نیست؟ واقعیت اینست که اینهمه حقه بازی و شعبده بازی صفا برای آنست که همان جمله ای اول آنها توجیه شود: دنبال پدر بزرگ راه بیفتیم هر که میخواهد جلو باشد، خرده بورژوازی یا پرولتاریا، مطرح نیست. اساس قضیه تبعیت از شوروی است. هژمونی پرولتاریا دیگر چه صغه - ایست؟ برآ "جنجال بر سر" هژمونی برای خدمت به ضد انقلاب است. (ص ۲۲)

بشرمی توده ایستی هنگامی روشن میشود که توجه کنیم اینها معتقدند مارکس و لنین هم معتقد به هژمونی پرولتاریا نبوده اند. با گستاخی افسانهای در ۹۰۸ صفحه از قول مانیفست کمونیست و رساله های لنین گشافت بهم می بافند و "استدلال" میکنند چون که بر مانیفست مانیفست: "کمونیستها در همه جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد پشتیبانی میکنند".

پس مارکس و انگلس معتقد به هژمونی پرولتاریا نبوده اند!! یکی نیست این بشرمان بگوید که حضرات!



هر کس حق دارد که از خود سؤال کند که آیا اینها کارمندان فارسی زبان وزارت خارجی شوروی هستند و بسا صرفاً کمونیستهای منحرف. گمانیکه با هر تغییری در دولت شوروی، هر تغییری در وزارت خارجی آن، هر تغییری در سیاست خارجی آن، موافق دستورات آنرا اجرا کرده‌اند و صحن ۳۸ سال "معالین" حتی یکبار هم قد علم نکرده‌اند، حتی کارمند ساده نیستند، نوکر هستند. هر کارمند معمولی که ۳۸ سال خدمت کند و ده ورور بسعد لااقل یکبار بسا مافیای مربوطه اختلاف پیدا میکند. ولی هیئات از "رهبران حزب طغیانی کارگر ایران". هیئات!

مونه‌ها

اسباب غم

بگذریم. مارکس و لنین و همی کلاسیکا را کنار بگذاریم و بکلیت فکر کنیم آنها همه اشتباه میکنند. حزب بوده روس نمیشود بگوید اشتباه میکنند و لاجرم سخن آنها را تحریف میکنند. بکلیت فکر کنیم شاید تنوریهای حزب بوده کشف جدیدی در عالم کمونیسم باشند و یک نوع کمونیسم علمی بر از مارکسیسم لنینیسم را ارائه دهد. سیستم بحار سالهای اخیر چه میگوید؟ و اکثر دیدیم که بحار بحزب مصیبت و فلات چیری بسیار نیاورده. آیا زیاده خواهد بود که حزب بوده و احزاب مشابه آن را در جهان عوامل مصیبت و فلات خلقها بنمار آوریم؟ تجربه.

حزب کمونیست عراق، هم مرام و هم ملک حزب نبوده و ملهم ارهمان بدربرگر بود. این حزب در همکاری و کردن نهادن به نوع رهبری خرد دیروز و از حزب بعث تا آنجا به پیشرفت که کمونیستهای مدعی را که با راه و روش مخالف بودند لو داد. سالها در بوزگی خوان بعثی ها را کرد. حزب بوده ایران نیز چنانچه شایسته نبود در ادامه راه رشد غیر سرمایه داری، مدافع جدی و قاطع آن بود. بر حزب کمونیست عراق و راه رشد غیر سرمایه داری چه گذشت معرف همگان است. امروز حزب بوده نزاره بادی افشاده که صدام حسین قصاب است. مبارک است. راست میگوید. دیروز دروغ میگفت. اما احتمال بینش اسی است که اگر قرارداد دولتی عراق و شوروی دوباره منعقد شود و دوباره دروغ بگوید همین قصاب مبدل به رفیق صدام شود. یکبار دیگر هم البکر رفیق بود، قصاب شد. بار رفیق شد، امروز مناور قصاب است. راه رشد غیر سرمایه داری چه شد؟ مرحوم شد. تجربه.

ناصر دوست کمونیستها (شوروی؟) بود، قصاب شد و چند هزار کمونیست را کشت. باز دوست شوروی شد، بعد دوست باد شد. بعد مرد (!) بعد وصی معتمدش جای او را گرفت. با شوروی دوست بود، خیلی خوب آدمی بود. با شوروی بد شد. قصاب شد. "راه رشد غیر سرمایه داری" فعلاً از صحرای سینا به تل آوینو میرسد، و کمی دورتر به کمپ دیوید. تجربه.

زیادبازره چه رفیق خوشی بود. املا مارکسیست بود در راه رشد غیر سرمایه داری ناخست و ناخست تا از واشنگتن بر در آورد. بقیه در صفحه ۹

بنیه افغانستان - کودتای ارتش شوروی

در افغانستان عویصنده و نحای وی یکی از کادرهای با سابقه، حزبی و عضو جندب سالم - کمیسر مرکزی حزب کمونیست شوروی به سمت بقدر در ارتش شوروی منصوب گردید. اما خارج از دلائلی که شوروی برای این مداخله نظامی خود میباید داشته باشد و موجه بودن و یا موجه بودن آن، بوجه به نکتته دیگری بر اهمیت ارزشی از این اقدام میافزاید. از چند هفته پیش در آمریکا با انجام یک برنامه تبلیغاتی هدایت شده و منظم، افکار عمومی این کشور، که هنوز خاطره شکست ویتنام را فراموش نکرده اند، برای درگیری مستقیم در منطقه آماده میسود. کاربرد یکی از آخرین نظریات برای اولین بار در طول ریاست جمهوری خود گفته است: "از اعمال قدرت نظامی نباید بالقوه بفعالی ایجاد ویتنام دیگری باشد". این جمله میتواند نشان از برنامه های وسیع امپریالیسم آمریکا برای محور نظامی در منطقه و

مداخله نظامی در ایران باشد. در جیس شرایطی، ورود نیروهای جند ده هزار نفری ارتش شوروی به افغانستان بمنزله اشاره به امپریالیسم آمریکا برای استفاده از "حق" ابرقدرت بودن خود است. عکس العمل سیاسی اداره بزم آمریکا تا کنون نسبت به این اقدام شوروی، حاکی از جوسودی برنامهریزی بیگانه از این اقدام شوروی و امکان پنهان قرار دادن آن برای درگیری مستقیم در منطقه است.

بهر حال شوروی یکبار دیگر رژیم طرفدار خود در افغانستان را از خطر سقوط بجات داد است. و "انقلاب سوسیالیستی" مآدرانی به ضرب چکمه های نیروهای ارتش شوروی برای مدت طولانی تر تثبیت شده است. ولی آنچه که در این میان میتواند به عاملی برای تحولات عمیق در منطقه تبدیل گردد، عواطف این اقدام شوروی خواهد بود. ●

بنیه ایدئولوژی و ...

موهوم و خیالپردازیهای اساسیها و خواست تحقق بخشیدن به جوسالی واقعی آسان است. خواست رهائی جیس از شرایطی است که موجب ظهور این تحولات است.

(۸) در رابطه با اینکه چگونه عده ای نیروی محروی محرک تاریخ را از تکامل ایده ها نتیجه میگیرند انکس با لحن انتقادی میگوید "اگر لوتر و کلویس بر مذهب رسمی کاتولیک حیره میشوند با هکسل از کانت و فیخته بینی میگرد و با منتکیوی مشروطه طلب غیر مستقیم بوسط "قرار داد اجماعی" روسو بکار می افتد، هر کدام از این رویدادها در محدوده علوم الهی و فلسفه و حقوق سیاسی دور میگرد و هیکاد از محدوده تفکر خارج نمیکردند." ●

بنیه حزب نبوده - ماکسولسم با مارکسسم

حافظ اند؟ بهتر است جری نکوشیم چون مدتی است معلوم نیست رفیق است یا قصاب. جند بار جا عوض کرده ولی الان "موضع محض نیست".
باندرا نیک، اندبرا کاندی، سپهاوک (تعجب نکنید بلی سپهاوک)، و تمام دوستان دیگر همه به صدا استفاده "بافوائد" راه رشد غیر سرمایه داری "را در عمل نشان دهند عهد بخوریم. بالاخره یکجا کسی یک کاری میکند (انشاء الله) و انتقام آلبده و کاربله و رهبر حزب کمونیست آسیا و ... را بگیرد. و بالاخره ثابت میشود که "راه رشد غیر سرمایه داری" از آغوش پدر بزرگ سر در میآورد.

اما، بهتر است در اینجا این میحث که "آغوش پدر بزرگ" چه بونی میدهد را به بعد موکول کنیم. کارگران شوروی که برای باردید اقوام خود مجبورید از بلین اجازه بگیرند این داستان را بهتر از هر کسی نقل خواهند کرد و بهمی ما نشان خواهند داد که داستان دودم و دویدم و از "راه رشد غیر سرمایه داری" رسیدم، سر چه کوهی پدر آورده است. ●

رهائی

نشریه

سازمان وحدت

کمونیستی

ایدئولوژی و توسل رژیم کنونی به شعور کاذب

ش. راهبی

یکی از سلاحهای حاکمیت روحانیون، توسل به چیزی است که آنها آنرا غرائز مینامند و ما آنرا جلوه‌ای از شعور کاذب میدانیم. توسل آشکار به "ایدئولوژی" اکنون بیش از همیشه از جانب رژیم کنونی مطرح است و باره‌ای نیز - ولو از سرمد اکت (مانند شادروان آیت‌الله طالقانی) - چنین میپندارند که تفاسات ایدئولوژیهای مختلف بر سر مسائل است که در روند حرکت محسوس جامعه خود را بیان نمیدارند و بنا بر این قابل گذشت اند. از نظر ما چنین نیست. ما در عین حال که معتقدیم تفاهم و همکاری با نیروهای مرفقی و از لحاظ سیاسی چپ که با اعتقاد خود به ایدئولوژیهای بجز کمونیسم باور دارند ضروری و مفید بحال جامعه است، معهذا معتقدیم که تنها تفاهمی که بر مبنای شناخت از نقاط توافق و نیز، و بویژه، نقاط اختلاف مبتنی باشد ارزشمند است. ما معتقد نیستیم که در هیچ لحظه‌ای مبارزه اصولی ایدئولوژیک قابل اجتناب است. توقف یک نوع مبارزه هنگام "عمده" شدن مبارزه‌ای دیگر حاکی از بیش از شکارانه است، غیر اصولی و غیر مآدقانه است و مشی کمونیست‌ها نیست. بنا بر این هم بلحاظ کوشش در خلق سلاح "ایدئولوژیک" طبقه حاکم و هم بمناسبت ادای سهم در مبارزه ایدئولوژیک میان نیروهای مرفقی، مبادرت به مطرح کردن مباحثی از قبیل میحث زیر را اصولی می‌شمریم و امیدواریم که در طرح آنها از حدود معقول و علمی خارج نشویم.

جوامع بشری را همچو صحنه‌هایی از نمایش تاریخ بگیرییم، میتوان گفت که حرکات طبقاتی حرکات صحنه، و ایدئولوژی زبان صحنه را تشکیل میدهد. و باز گفتنی است که سیادت طبقه حاکم هیچگاه صرفاً متکی بزور و اسلحه نبوده و نیست، بلکه ایدئولوژی طبقه حاکم نیز به صور مختلف در خدمت بقا نهادهای طبقاتی از عوامل اساسی این سیادت است. ماشین و یا ابزار دولتی طبقه حاکم تنها به ارتش، پلیس، بوروکراسی و نظائر اینها محدود نمیکرد بلکه دستگاهها و ابزار سرکوب دولتی جلوه‌ای ایستاده‌آل و مکمل خود را در ایدئولوژی طبقه حاکم می‌یابند.

بنابر این انسانها در پروسه‌ی رشد و جریان تکاملی فعالیت زندگی بیش از آنکه معنا و تفاوت پذیرش اختیاری و تحمیلی ایدئولوژی را

مفاهیم و ارزشهایی را به کل جامعه تعمیم دهد. بدست گرفتن قدرت و ماشین دولتی امکانات لازم را برای طبقه بقدرت رسیده فراهم میکند، تا از طرق گوناگون ایدئولوژی حافظ منافع خود - ایدئولوژی "نظم" - را تبلیغ نماید. دولتها در جوامع طبقاتی میکوشند تا از یکطرف نظراتی را که به صحنه عمومی جامعه راه باز میکنند تحت کنترل خویش در آورند و از طرف دیگر از تبلیغ نظراتی که مخالف سیستم موجود است تحت لوای ایدئولوژی خرابکاری یا عمل خلاف مصالح جامعه، جلوگیری نمایند. با اینهمه دولت بمنابیه ابزار سرکوب در دست طبقه حاکم، در مواردی برای ادامه سلطه جابرانه‌ی خویش، مجبور به برسمیت شناختن جنبه و یا جنبه‌هایی از ایدئولوژی طبقه متخاصم میگردد و از آن مناسبت میگردد. اگر

ایدئولوژی بمعنای تصور یا شناخت انسانها از خویش و واقعیات موجود - باز تاب ذهنی عینیت، که بنوعی خویش در نقشهای اجتماعی مادیت میابد - نقش مهمی در تعیین کیفیت و جهت مبارزه‌ی طبقاتی بازی میکند. اگر توجه داشته باشیم که در هر مرحله از تاریخ تکامل جوامع عقاید و تصورات یا بعبارتی ایدئولوژی طبقه حاکم - یا ایدئولوژی که ابقای حاکمیت طبقه حاکم را تعیین نماید - عمدتاً بر جامعه غالب است به اهمیت بررسی و شناخت ایدئولوژی و نقش آن پی می‌بریم.

در سیر گذار جوامع طبقاتی و تا قبل از امحاء مالکیت خصوصی، هر طبقه‌ای که بر جامعه حاکم گردید کوشید که منافع طبقاتی خویش و ایده‌ها و مفاهیم متناسب با آنها ابدی و مطلق نشان دهد و چنین

پنداشته شده این احکام بخودی خود معنای شناخت از واقعیات موجود نیست. چه در برخی موارد ظاهر واقعیتها طوری جلوه میکند که ماهیت آنها از دید انسان ناآگاه پوشیده میماند. در چنین وضعی طبقه حاکم که آنگارشدن ماهیت واقعی روابط موجود را بدین منافع خویشتن میبیند با استفاده از حربه ایدئولوژی سعی میکند تا آنرا پوشیده نگه دارد.

بعنوان مثال چگونگی تقسیم و تصاحب تولید اضافی را در جوامع فئودالی و سرمایه داری در نظر میگیریم و نقش ایدئولوژی حاکم را در هر کدام مقایسه میکنیم.

در جامعه فئودالی تولید اضافی بطور محسوس و آشکاری در اختیار مالک قرار نمیگیرد، بطوریکه همه ساله بخشی از محصول را هنگام برداشت فئودال میبرد و در طول سال هم دهقانان چند روز در هفته را بطور رایگان در زمین فئودال کار میکنند. این ماهیت عیان واقعیت روابط فئودالی، در پوشش ظاهری و یا هاله ای از مقدسات مذهبی مستور میشود تا جایی که انتساب فئودال ها به مخلوقات الهی تقسیم محصول را امری طبیعی و منتهی الیه مینمایاند.

نفوذ و تاثیر این تصور کاذب بحسب بدوکه در دوران انقلاب کبیر فرانسه

هنوز عده ای از دهقانان از شعار بازگشت بوریون ها و سرنگونی ژاکوبین ها طرفدار میکردند.

در جامعه سرمایه داری تحسوه استثمار را بعبارت دیگر چگونگی تقسیم ارزش و محصول نیروی کار کارگر محسوس و آشکار نیست. چنانکه میدانیم کارگر باندازه کاری که انجام میدهد و ارزشی که تولید مینماید دریافت نمیکند، بلکه هر کارگر معمولاً ساعات بیشتری از کار روزانه را به طریقه رایگان برای سرمایه دار کار میکند. اما این ماهیت واقعی استثمار در جامعه سرمایه داری بلحاظ شکل پرداخت دستمزد به کارگر پنهان میماند و در ظاهر چنین بنظر میرسد که هر کسی به اندازه مقدار کاری که انجام میدهد مزد میگیرد. (سرمایه دار به کارگر نمیگوید، مگر در آنکه به او میدهد مثلاً برای دوساعت از کار وی میباید بقیه مدت را کارگر بدون دریافت مزد بایده کار کند). بدین

است و همین، پایه و اساس مالکیت خصوصی و علاقه و دلیستگی شدید انسان بورژوا به حفظ مالکیتش را در جامعه سرمایه داری تشکیل میدهد. پس بقول مارکس اگر بورژوازی ادعا کند که از بین بردن مالکیت خصوصی بمعنای نفی موجودیت فردی اوست در واقع به ماهیت روابط سرمایه داری که بر اساس آن موجودیت فردی به میزان تصاحب بیشتر ابزار تولید و کسب سود مربوط است، اعتراف کرده است. در مطالعه تاریخ جوامع بشری به نمونه های بیشماری از انواع مثال فوق بر میخوریم که گویای ندیدن ماهیت گذرای واقعیات موجود میباشد. تأکید اختلافات طبقاتی در جامعه، یا عدم تساوی زن و مرد و با ضرورت وجود دولت بخش ناچیزی از نمونه های مزبور را نشان میدهد. پاره ای دیگر از ارزشها و افکار و واقعیات موجود در گذشته با از بین رفتن نظام های پیشین واقعیت خود را از دست داده اند و آثار وجودشان تنها در کتابها باقی مانده است.

مسئله ای که حائز اهمیت است اینست که اینگونه طرز فکر به بهترین وجهی در خدمت منافع طبقه حاکم قرار نمیگیرد. چه بهتر از اینکه کارگران تصور کنند که فقط سرمایه دار حق مدیریت بر کارخانه را دارد و با دهقانان معتقد باشند که بخشی از محصول بدست آمده باید به مالک تعلق بگیرد و بالاخره زحمتکشان گمان کنند که در جهان همواره انسانها

غیر و غشی وجود خواهند داشت و موقعیتی که افراد یک جامعه از آن برخوردار هستند نتیجه ارزش و لیاقت " ذاتی " آنهاست چنانکه در دورانهای گذشته و تاکنون از بردگان و دهقانان یا کارگران بعنوان انسانهای " ذلت و جنس " تنبل و بی لیاقت یاد میشود در صورتیکه انتساب لیاقت و شرف " ذاتی " یا داشتن " خون اصیل " به نمایندگان طبقه حاکم تعلق میگیرد (۳).

بطور کلی احکامی نظیر اینکه " روابط اجتماعی موجود ما هیتا قابل تغییر نیستند " یا " نظام حاکم منافع کسب جامعه را در بر میگیرد " اشکال معینی هستند که روابط تولیدی مشخصی محتوای ایدئولوژیک آنها را در هر دوره تشکیل میدهد. انکار جنبه های ابدی و مطلق

درک کنند، سبزه بیش از کسب خود آگاهی طبقاتی و با در یک جامعه سوسیالیستی - که آگاهی به یکی از اساسی ترین ارکانهای جامعه تبدیل میگردد - در معرض هجوم ایده ها و تصورات گوناگونی قرار میگیرند که در زمان معین ایدئولوژی طبقه حاکم پذیرش آنها را ضرور میداند، و برکنی تحت آن شرایط وجود چنین ایدئولوژی را " امری مسلم " جلوه میدهد. همانگونه که کودکان بدون اطلاع از قوانین و دستور زیادت صحبت کردن را فرا میگیرند، عقاید و کردار انسانها نیز در ابتدا تحت تاثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار میگیرند و معیارهای آنها را می پذیرند.

بدرفتن مسائل در حال گذار بصورت حقایق ابدی و مطلق نمونه ای جوی از نفوذ ایدئولوژی کاذب در جامعه میباشد. و این مسئله است که بخصومت توسط ایدئولوژیهای طبقه حاکم برای موجه جلوه دادن " واقعیت " و " حقیقت " مالکیت خصوصی مورد استفاده قرار میگیرد. بطور مثال یکی از ایدئولوژیهای مدافع مالکیت خصوصی با اشاره به این مسئله که انسانها در طول زندگی از بسیاری از " مواهب " جون کفش و لباس و ... باید برخوردار باشند و صاحب اختیار آنها باشند باین نتیجه میرسند که داشتن " تملک " یک واقعیت ازلی و ابدی است و از بین بردن مالکیت خصوصی بآنگونه که کمونیستها تبلیغ مینمایند امری محال و خلاف غرایز و نیازهای انسان است.

مارکس در جواب تفکیک " تعلق " و " تملک " میگوید: مالکیت خصوصی بر زمین و ابزار تولید در جامعه سرمایه داری برای صاحب آن زمانی ارزش دارد که زمین و ابزار تولید سودرسان باشند. لیکن کسب سود ارتباطی ذاتی و یا درونی با زمین و سایر ابزار تولید ندارد. روابط سرمایه داری و همراه آن کسب سود از بین میروند بدون آنکه کوچکترین لطمه ای به ابزار تولید وارد آید. شعار بی کسب بود بوسیله تصاحب ارزش اضافی از مشغول روابط مالکیت خاص است که در تطابق با مرحله معین از تولید پدید آمده

سرمایه‌بردی که مذاکره کرده‌مسود،
دری‌امانی را که در مسجد کاراگر
به حساب‌رمایه دار رخمد می‌سودان
می‌دهد. اندولوک‌های سرمایه‌داری
با استفاده از ظواهر و انقباض موجود
حسین‌وا می‌میکنند که کوی هم‌کوبه
استیاری درمان‌بند و احزاب سطح
ریدکی بوسله کارو رخمد‌بسر سر
ظرف‌ها دهند.

مارکس برای سرمایه‌داری حرکت و
مطالب در روابط سرمایه‌داری و
سرمایه‌داری حرکت سرمایه و
اصافی در جامعه سرمایه‌داری
ساخته که سرمایه‌داری را
دارد. کارگر کارگر هر چند
مقدار مطلق دستمزد را افزایش
می‌دهد اما اصافی نسبی به
سرمایه‌دار خواهد رفت و اختلاف
نسبی سطح زندگی کارگر را
نسب سطح اول به نظر می‌رسد که
سرمایه‌داران نسبی را در
بازی می‌کنند و اصافی پرداخت
سال کار دیگر افراد جامعه
آنهاست، در حالی که معلوم
سرمایه‌دار کار جامعه کارگر
همه کارگر را در اصافی امکان
رابطه با و محدودیت را برای
سرمایه‌داران که نسبی در
فراهم می‌کند، و گاهی کارگر
که اصافی در نظر اول را
و حورس را دور ریس در حرکت
می‌بیند، مشاهده روابط ظاهری
موجود (مثلاً حقوقی پرداخت دستمزد و
حقوقی صاحب سرمایه نسبی
سرمایه‌دار) مذهب آنرا نسبی
سودمند ندارد (۴).

ایڈولوری - سعورکاد

کوکس حاکمین طبقاتی برای ادامه
سیطره خویش و عقب ماندگی جماعه سوری
از جمله عوامل رشد اندولوزی - شعور
گاد می باشد. یکی از تاثیرات غلبه
اندولوزی گاد بر ذهن انسان نفس محدود
کننده آن در امر ساختار ماهیست
پیدیده ها و واضعای موجود می باشد (۵).
سطح بارل رشد نیروهای مولد از جمله
دانش سوری نفس موسری در سوری است
حیث از اندولوزی حاکم در جامعه را
دارد. بعنوان مثال حاکم صدائیم
شعور عده ای در کشور دوسان است

پرسیدن کاو و مبادرت صورتی، در
حاجت‌های که در آن حوائی حو
و سبب عمده موجود برای استفاده در
پولید است بدینجه کمبود است از حد
ظرفی آن موجب اضرار ارگانیس کاو
میکرد. این امر نیاز کد کد حسد
سل در دهی افراد جامعه میباید بد
انده با عادت پرسی کاو و مخر بود با
چنانکه عده‌ای با وجود تحمل روح کربکی
هرگز احارده کنی کاو " مقدس را بدو
بی بردن بد علی‌اصلی آن، محمودزاد
دهد. در اینجا یکس کاو بدلیل
"مقدس" بودن اس حیوان بوجه صدور.
در دورانی کد کد حسد خاطر عدم
ساحار رابطی فکر و حم، افکار
و ایده‌های جدیدی را کد انسانها
در حران تعالیات فکری و زندگی
بحرانی کد میکرد کاز خداان
مداست با چنانکه در مصر ددیم
سور هر ایده، سبب با فکر تازه‌ای
را در دهی انسان بد برول وحشی
از سوی خداان متعدد مستند
میکرد. (۶)

این ایده‌های کاذب هر قدر هم
 استیلا آمیز باشد، چنانکه تفکر
 یک حامی‌ی انسانی را در بر بگیرند
 به نیروی واقعی در بعضی جهات
 فعالیت اجتماعی انسانها بدل
 خواهند شد و اعتقادات و عقاید
 و اعمال افراد جامعه را تحت‌تأثیر
 قرار خواهند داد. شرط آنکه روابط
 مادی زندگی و کیفیت روابط تولیدی
 از مثل رُمبندی رشد و نفوذ ایده‌های
 مرموز را در جامعه آماده کرده
 باشد. چنانکه مذهب مسیح در زمان
 عیسی سر از حد هزار نفر نیرو
 در سرزمین فلسطین نداشت. اما

چند قرن بعد در زمان انحطاط
امپراطوری روم و از هم پاشیدگی
سپاههای جامعه سراسری بدست آمدند
که جدید مبلتون برقرار در حاکمان
رومی را بطرف خود کشید و نیروی
مادی عظیمی در جامعه بوجود آورد.
مارکس در حاشیای اشاره میکند
باینکه انسانی بدون داشتن پول
میتواند فکر کند که مملکت را
تواند در اختیار دارد و بر اساس
اساس وعده ای انجام کاری را بخود
دهد یا سعادتی را اعطا کند و بدین

چون خود را بیسر بدون سوار
همانطور که یکدیگر وی سرت برای
نرسا خویش را بدون خدا
سجاری نموده اند در اینجا
و انسانی که وجودی خارج از دهن
ایمان ندارد بد و انعدوسی
بدیل مگردد و هر حد که سر
باید صاحب و فکر کادی سرار
کنند باید با اسحال در نورسند
بوده‌گر بود میواند بیروی مادی
قابل ملاحظه‌ای را وجود آورد.

با توجه به نکاتی که ذکر شد
این عنوان مطوح است که مرصع
از رقص ادنی و زوری کاد که
ایاره کردم جویکی برور
کاد در حران ساح است
ماهیک بدیده بد جد صورت
نابیل
نوصح است . بطور کلی
نکته است
دهد از عیب (یعنی واقعات
صفت از دهن انسان) را
نمود که انسان از طریق
نمرو سحر
اجرا کواکون بدیده های
مختلف صورتی
از طبیعت اطراف حوس بدست
آورد . نارند
فعالیت زندگی انسان
بکامل از رزاند
بد که ما را جماعی و تحول
روابط
اجماعی امکان جانی
فعالیت بدنی از
فعالیت فکری ایجاد
دهد .
شرایط پهنل ساح است
از رابطی میان حوس و
سایر روابط
واقعی موجود فراهم
میشود .
دهش
استیاها از حد لحاظ
دارای محصا
برده است کی است که در
هر شرایط
تاریخی معنی استیا از
روابط
موجود در واقعیت
عینی است
حاصل میکند . دیگر
است که در
محض روابط برور
مستواب است
مرکب استاء کرد و از
استحاب
که ترابط بدانی
صورت کاد
در دهن استیاها
وجود می آید .

نظور خلاصه دانستی روابط ظاهری
بین بنده‌ها و با ضوابط کلی
تسلیم بنده اولی دم در راه
ساحار بنده می‌باشد. زمانیکه
سوانم غل و میا بنده و
عسر و حول یک بنده را توضیح
دهم و از جنبه مسیر رشد و حرکت
یکانی آن اطلاع حاصل کنیم این
ساحار بنده اندکی ما را نسبت
آن بنده تکلیف می‌دهد. (۷) بنده
اینکه هرگاه ساحار از یک

پدیده بر منای تصور و تفکر کادسی استوار باشد، ایده‌ای که نتیجه‌ی این شناخت باشد نیز ایده‌ی کاذبی خواهد بود. ایده‌های کاذب در تمام موارد و زمینه‌ها بخودی خود در نتیجه‌ی تفکر شخصی انسانها بوجود نمی‌آیند بلکه تبلیغ آندسته از ایده‌ها که در خدمت منافع طبیعی حاکم است نیز نقش مهمی در شکل‌گیری ایده‌های کاذب ایفا می‌کند. بنابراین این نقش ایده‌های انقلابی که بر منای شناخت از تضادهای مادی زندگی چون تضاد طبقاتی و مسیر حرکت آن در جامعه قرار دارند، اینست که به افشا ماهیت ایدئولوژیهای کاذبی که در خدمت توجیه نظام استثمار می‌باشند بپردازند و نتیجتاً راه برای تکامل جامعه - تکامل انسانها و تکامل علم - شناخت، باز نمایند.

البته رابطه‌ی ایده‌ها و مفاهیم با جامعه و وجود اجتماعی انسانها

دوره‌ی معین از تاریخ به تحقق جنبه‌ی از این یا آن ایده دست یافته‌اند. بقول لنین ایده‌ها بدون ارتباط با واقعیاتی که از آن برخاسته‌اند به پرواز در آمده در ذهن ایده‌آلیست‌ها به سیر خویش ادامه می‌دهند. از اینرو طبیعی است که غالب ایده‌آلیست‌ها دوران معاصر زندگی خویش را جلوه‌ی تمام و کمال ایده‌های انسانی به حساب آورند و چون هگل در وجود حکومت وقت مظهر ایده‌ی مطلق را بیابند، برخلاف ایده‌آلیسم، ماتریالیسم تاریخی منشا تصورات و ایده‌های انسانها را از شرائط مادی اجتماعی شان و حرکت و تکامل ایده‌ها را بر اساس حرکت و تکامل شرائط اجتماعی - تاریخی و تضادهای جامعه توضیح می‌دهد. (۸)

بطور خلاصه باید گفت که در جوامع بشری شرائط مادی برای ظهور ایدئولوژی کاذب و ایدئولوژی علمی هر دو وجود دارند. منشا ایدئولوژی

یا عبارت دیگر ایدئولوژی پرولتاریا از خاستگاه منافع طبقه‌ی کارگر، که مادی از بند گسیختن کلیه‌ی روابط استثماراری جامعه است، چنین نقشی را دارد و ستیز با تمامی جلوه‌های ایدئولوژی-بهای کاذب رنکارنگ را رسالت خود می‌شمارد.

پاورقی

(۱) مارکس و انگلس در غالب موارد ایدئولوژی را به مفهوم شعور کاذب بکار برده‌اند. (ایدئولوژی آلمانی) و در عوض از ایده‌های انقلابی یا علمی در برابر ایدئولوژی نام می‌برند. تفاوت ایدئولوژی با شعور کاذب و ایده‌های علمی و انقلابی در اصطلاح امروز و بخصوص از زمان نوشته‌های لنین تحت عنوان ایدئولوژی کاذب و ایدئولوژی علمی ذکر میشود. ما نیز در این مقاله اصطلاحات اخیر را بکار خواهیم برد.

ایده‌های کاذب در تمام موارد و زمینه‌ها بخودی خود و در نتیجه‌ی تفکر شخصی انسانها بوجود نمی‌آیند بلکه تبلیغ آندسته از ایده‌ها که در خدمت طبقه‌ی حاکم است نیز نقش مهمی در شکل‌گیری ایده‌های کاذب ایفا می‌کنند.

نباید وارونه جلوه کند. ایده‌آلیست از جمله هگل در برخورد به تاریخ جوامع بشری چنان وانمود میکنند که بگفتنی مارکس کوئی این تاریخ جوامع هستند که متعلق به ایده‌ها می‌گردند و نه اینکه ایده‌ها متعلق به تاریخ جوامع بشری. بدین گونه ابتدا ایده‌ها و مفاهیم از شرائط زمان - مکانی و روابط اجتماعی که محصول مناسبات تولیدی معین می‌باشد جدا گردیده، سپس در میان ایده‌های متضاد حاکم در هر دوره، که البته با منافع و ایده‌های طبقه‌ی حاکم مطابقت دارند، نوعی رابطه‌ی لازم و منطقی کشف شده و نتیجه گرفته میشود که تاریخ تحت قلمرو ایده‌ها قرار دارد و یا ایده‌ها هستند که محرک واقعی تاریخ می‌باشند و جوامع گوناگون در هر

کاذب‌آندست که واقعیت در حال تغییر را به واقعیتی بی حرکت تفسیر میکند و مثلاً روابط سرمایه‌داری یا فئودالی را ابدی و مطلق جلوه می‌دهد. و اگر هم تغییراتی را بپذیرد تا جایی است که واقعیت موجود و روابط حاکم بر سر سؤال کشیده نشوند.

ایدئولوژی علمی به جلوه‌ی ظاهری واقعیات موجود اکتفا نمی‌کند و در حرکت مدام بسوی یافتن ماهیت واقعیت است که منبای تغییر و حرکت و تحول می‌باشد، از اینروست که قادر است در مقابل ایدئولوژی غالب که در خدمت روابط موجود طبقه‌ی حاکم عمل میکند مسیر تکامل و تغییر انقلابی جامعه را نشان دهد. در عصر حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری ایدئولوژی کمونیسم

درباره‌ی اینکه ایدئولوژی چه مواردی از روابط اجتماعی را در بر میگیرد اختلاف نظرهای زیادی بچشم می‌خورد. البته چون قصد ما در اینجا شرح و بحث فقط نظرات متفاوت نیست تنها به ذکر پاره‌ای از آنها اکتفا میکنیم.

عده‌ای ایدئولوژی را بمعنای کلاسیک و شامل آن بکار می‌برند و اساساً تقسیم‌بندی ایدئولوژی را به علمی یا کاذب نمی‌پذیرند. از نظر عده‌ای دیگر ایدئولوژی فقط شامل نظریات فرموله شده‌ایست که جنبه‌ی عمومی دارند و تحت کنترل دولت هستند و عقاید و افکار را که جنبه‌ی شخصی دارند ایدئولوژی بحساب نمی‌آورند.

از اینرو هر چیزی که بوجود آورنده‌ی نیازهای کادسی که در خدمت منافع طبقه‌ی حاکم است باشد (حتی چگونگی

انجام بعضی از انواع ورزش و یا پخت آکپهای تجارتي و از این قبیل را ایدئولوژی حساب می‌آورند. برخی دیگر معتقدند که علوم طبیعی و نه فلسفه علوم طبیعی، جزو ایدئولوژی بشمار نمی‌آید و در واقع بخشی از نیروهای مولده جامعه را تشکیل می‌دهند. اما علوم اجتماعی از جمله اقتصاد، حقوق سیاسی، جامعه‌شناسی فلسفه و نظائر هم از جانب نظرات متفاوت بدرجات گوناگون اهمیت، بخشی از ایدئولوژی را در بر می‌گیرند.

ایدئولوگهای بورژوا از جمله پوزیتویستها (۱) ادعا می‌کنند که علوم اجتماعی هم چون علوم طبیعی مستقل از جهت‌گیری طبقاتی است و بدینوسیله سعی می‌کنند تا آنچه که در واقع ایدئولوژی طبقه سرمایه‌دار است را مافوق جامعه و مبارزه طبقاتی نشان دهند. آنچه در توجیه این ادعا کمک گرفته می‌شود، ظواهر و اقیانوس

می‌روند رابطه‌ی نزدیکی با القاب اقشار مرفه و عناصر هیئت حاکمه دارد مانند "آقازاده"، "خان"، "نجیب"، "شریف"، "الخ"، "بالعکس" کلماتی که بخاطر تحقیر و توهین به اشخاص استفاده می‌شود پیوند آشکاری با عناوین توده‌های زحمتکش دارند مانند "دهاتی"، "عمله"، "حمال"، "....، و الخ".

(۴) چنانکه گفته می‌شود ارسطو در مقابل این سؤال که چطور ممکن است دو کالای کاملاً متفاوت با یکدیگر قابل مبادله باشند به ضرورت برابری بودن جنبه‌ای از دو کالای مبادله شده پی برد. اما چنانکه مارکس اشاره می‌کند صرف‌نظر از نبوغ غیر قابل انکار ارسطو محدودیت اجتماعی - تاریخی فکری او مانع از آن شد تا به نتیجه‌ی منطقی سؤال مزبور دست یابد. یعنی ضرورت انجام کار برابر بعنوان

دولتها در جوامع طبقاتی می‌کوشند تا از یکطرف نظراتی را که به صحنه‌ی عمومی جامعه راه باز می‌کنند، تحت کنترل خویش در آورند و از طرف دیگر از تبلیغ نظراتی که مخالف سیستم موجود است تحت لوای ایدئولوژی خرابکاری و عمل خلاف مصالح جامعه جلوگیری نمایند.

روابط سرمایه‌داریست (در جای دیگر مقاله‌ی این مسئله اشاره شده است).

(۲) افلاطون در کتاب جمهوری مطلبی را با چنین مضمونی عنوان می‌کند که اشخاصیکه بر مسند جامعه قرار می‌گیرند باید بمردم اینطور وانمود کنند که اعضای ماهیتا برجسته‌ای هستند و باصطلاح ماهیت آنها از طلا است اما باقی مردم از جنس پائین یا در اصطلاح از آهن و برنز" مایه گرفته‌اند. جالب اینجاست که افلاطون اسم این عمل را "دروغ نجیبانه" می‌گذارد.

(۳) بسیاری از کلمات که در مقام تحسین و احترام از اشخاص بکار

شرط مبادله در کالا با یکدیگر. چرا که تصدیق چنین امری به قبول برابری انسانها از جمله بردگان و زنان و مردان با یکدیگر منتهی می‌گردد امری که تصورش در آندوران برای همگان و از جمله ارسطو بسیار دشوار بود.

(۵) اسلام نقش محدود کننده را بعلت نداشتن دسترسی به خالق میداند. آیه‌ای از قرآن می‌گوید "ما کان لیشران یکلمه الله الا وحیا" یعنی به هیچ بشری این امکان داده نشد که خداوند با وی سخن بگوید مگر از راه وحی. ناگفته پیداست که منظور از وحی چیزی جز محمول افکار محمد نمیتواند باشد که این آیه خود گوشه‌ای از

آنت است.

(۶) فیلسوف بزرگی چون کانت پس از آنکه در کتاب مشهور خود "نقد برهان ناب" نشان داد که اثبات وجود خدا از طریق بکار گرفتن علم منطقی یا هر شناخت علمی دیگری ممکن نیست. در نوشته‌ی دیگر خود بنام "نقد برهان عملی" برای یافتن راه حلی که پذیرفتن وجود خدا را توجیه کند به مفهوم موهوم و غیر واقعی ایمان متوسل شد. بنظر وی همینقدر که میتوان به خدا فکر کرد کافیت که انسان به وجود خدا ایمان بیاورد ولو اینکه واقعیت وجودی خدا را از راه علم نتوان شناخت بعبارتي پس از اینکه دلیل علمی و منطقی برای اثبات وجود خدا بدست نیامد "قلمرو علم محدود شد تا جایی برای ایمان باز شود."

(۷) شعور کاذب همواره با برداشت یا تصور اشتباه آمیز، بمعنای

ساده‌ی کلمه یکسان نیست بطور مثال اگر شخصی اظهار کند که عدد سیزده عدد زوجی است می‌گوئیم که وی اشتباه می‌کند. اما اگر بگوید سیزده عدد نخی است تصور کاذبی از ماهیت عدد سیزده در ذهن شخص نقش بسته است. در حالت اخیر "اشتباه" وی را باید از چگونگی شرایط مادی زندگیش توضیح داد.

مثلاً مارکس در تحلیل از شرایط مادی ظهور مذهب مطلبی را این مضمون بیان می‌کند که: "مذهب اندوه مخلوقین ستم‌دیده است، مذهب قلب‌دنیای بی‌قلب و روح شرایط بی‌روح است.... مشقتمدب تعلی مشقت حقیقی انسانها و در واقع اعتراضی است نسبت به مشقت واقعی شان. (بنابر این) نقد مذهب نقد امیدها و خوشحالیهای عقبه در صفحه ۹

حزب خلقی گردید. در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸، بالاخره حزب خلق به رهبری تره کی در افغانستان به قدرت رسید. بنظر می رسد این بار، بابت قدرت رسیدن وفادارترین جناح سیاسی افغانستان به رهبران مسکو - خیال شوری از بابت همسایه جنوبی آسوده باشد. اما هنوز چند ماهی از "انقلاب" نگذشته، فاکتورهای جدیدی وارد محله سیاست داخلی افغانستان می شوند که تغییرات جدیدی در رهبری این کشور را اجتناب ناپذیر می کنند. در برخی از ایالات افغانستان، نوریان مسلمان موفق می شوند بساتن پشتیبانی وسیع زمینداران بزرگ و رؤسای عشایر و با حمایت گسترده آمریکا و رژیم صیاح الحق در پاکستان ضربات بسزا تنیدی به نیروهای دولتی وارد کنند. در اسفندماه سال گذشته حتی به روایتی شهرات برای مسدود یک هفته بدست نوریان افتاد. رژیم تره کی برای مقابله با آنان نیروهای نظامی بیشتری را وارد محله کرده و

نوسط امین از حکومت ساقط شده است. کودتای آرام امین علیه تره کی سپس طی محله ساری در کاخ ریاست جمهوری، و مرکز ترکی بعلنا صابیت کللوله کامل شد. از این پس حقیقت اله امین که دو رقیب دیگر را کنار زده بود، راهنامه قدرت را در دست گرفت. امین سپس کارمل را به کابل فراخواند، ولی وی از دست سفارت استعفا داده بقاضای پناهندگی سیاسی از چکسلواکی کرده عازم مسکو و سایر شهرهای اروپای شرقی شد. از این پس رهبر آینده افغانستان، منتظر فرا رسیدن لحظه، پیروزی "انقلاب" دیگری باشد.

غلل مداخله شوری در افغانستان

شوری برای اولین بار در طول تاریخ اخیر خود، رسماً نیروهای نظامی خود را به خارج از منطقه، تحت نفوذ خود در پیمان ورشو و برای رتی و فتق امور کشور دیگری که با آن فقط "علائق دوستی" دارد اعزام داشته است. از همین رو بررسی دقیق تر این اقدام

براین طبیعی است که شوری نیز از این "حق" خود هر زمان که لازم بداند استفاده کند. اقدام اخیر شوری اولین نمونه، اجرای مشخص این قرار داد است. با وجود چنین قرار دادی دلیل مداخله شوری در امور داخلی افغانستان جنبه قانونی بخود گرفته و از نظر بین المللی نیز توجیه آن از قبل آماده شده است. اما آنچه که باید پیش از پرداختن به مواد مختلف این قرارداد مورد ارزیابی واقع شود غلل این مداخله در لحظه کنونی است. احتمالاً مهمترین فاکتوری که

شوری را وادار به این اقدام نموده، ناپایداری حکومت امین و امکان سقوط آن در آینده ای نزدیک بوده است. گسترده تر شدن درگیری با شورشیان مسلمان و مشکلاتی که چنین جنگ همه جانبه ای برای حکومت ضعیف این کشور به همراه آورده بود، در ماههای اخیر ابعادی چنان وسیع یافت که رژیم امین دیگر قادر به کنترل آن نبود. بعلاوه آمریکا کمک مستقیم به رژیم صیاح الحق و آموزش نظامی و کمک به نوریان مسلمان این کشور را در ماههای اخیر افزایش داده و بخصوص موفق شده بود موافقت دولت عربستان سعودی و سایر دول ارتجاعی و وابسته به خود را برای کمک به این جنبش جلب نماید. موافقت آمریکا برای فروش جنگ افزارهای مدرن به پاکستان از جمله ۱۶ هواپیمای جت بمب افکن، شوری و رژیم امین را بیش از پیش نگران می ساخت.

اما از جانب دیگر حفظ موقعیت یک رژیم طرفدار شوری در افغانستان بدلیل هم مرز بودن با شوری، بخصوص بعد از جمع آوری سیستمهای اطلاعاتی و پایگاههای نظامی آمریکا از ایران اهمیت زیادی دارد.

فاکتور دیگری که به مسائل فوق افزوده میشود جناح بندیهای درونی حزب حاکم افغانستان و ناراضیاتی پایه های حزبی بخصوص در ارتش از رژیم امین بوده است. دولت شوری اگر چه ظاهراً در برابر تمام این تغییرات موضع بیطرفانه ای اتخاذ نموده بود، ولی در انتظار فرصت مناسب برای سرکار آوردن عنصر وابسته بخود بوده است. چندان قبل و بعد از کودتای آبان امین علیه تره کی، سفیر شوری بقیه در صفحه ۹

«انقلاب سوسیالیستی» صادر آتی به ضرب چکمه های نیر و های ارتش

شوری برای مدت طولانی تری تثبیت شده است.

حکومت نظامی در سرتاسر کشور که از کودتای ۲۷ آوریل آغاز شده بود همچنان ادامه یافت.

درگیر شدن بیش از حد ارتش در جنگهای داخلی افغانستان، پی آمدهای ناگواری را برای رژیم تره کی به همراه داشت. از یکسو ناراضیاتی مسرمد از ادامه حکومت نظامی، تشدید کنترل پلیسی افزایش یافته و از سوی دیگر با خودداری واحدهائی از ارتش، از درگیر شدن در جنگ پایه های حکومت حزب خلق ست گردید. همچنین با رشد فادهای درونی جامعه افغانستان، اختلافات و جناح بندیهای درون حزب خلق که از مدتی بعد از تاسیس حزب نطفه بسته بود، بسالا

گرفت. تره کی و امین در ابتدا مشترکاً ببرک کامل رهبر حزب پرچم را از دور خارج کرده و او را به سمت سفیر به پراگ اعزام کردند.

چندی بعد تره کی نیز که برای شرکت در کنفرانس غیر متعهدا کشور راترک کرده و به هاوانا رفته بود، هنگام بازگشت متوجه گردید که در غیابش

بعنوان آغاز مرحله، نویسی در سیاست خارجی شوری ضروری است.

رهبران شوری و افغانستان اقدامی سابقه خود را با ذکر یکی از مواد یازده گانه قرارداد دوستی و همجواری و همکاری شوری و افغانستان که در ۵ دسامبر ۱۹۷۸ (بیش از یکسال پیش) برای مدت ۲۰ سال با مضاء رسیده توجیه میکنند. در این ماده آمده است: "سران عالی رتبه دو کشور بر اساس روح سنت های مودت و حسن همجواری و منشور ملل متحد بایکدیگر تبادل نظر خواهند کرد و با موافقت یکدیگر اقدامات مناسب در جهت حفظ امنیت و استقلال و حاکمیت ارضی دو کشور بعمل خواهند آورد. بمنظور تقویت قدرت نظامی دو کشور همکاریهای

نظامی بر اساس موافقتنامه های امضاء شده بین شوری و افغانستان صورت خواهد گرفت."

بر اساس این ماده "حفظ حاکمیت ارضی و استقلال" افغانستان، عملاً به شوری واگذار گردیده است. و بسا

افغانستان :

کودتای ارتش شوروی

دخالت شوروی در افغانستان، عواقب مهمی را در منطقه بدنبال خواهد داشت

هاشم نظرزاده

از سال ۱۹۵۵ میلادی برنامه های عمرانی ۵ ساله ای برای " رشد کشاورزی در افغانستان توسط مستشاران شوروی تنظیم و در جهت اجرای آن کمک شده است. علاوه بر اساس قراردادی در هلمان، شوروی موقعیت خود را به عنوان تنها فروشنده تسلیحات نظامی به افغانستان تثبیت نمود.

در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی ناراضی و اعتراض نسبت به رژیم فاسد و قزوق و طاشی محمد ظاهر شاه در افغانستان گسترش یافته و باوج خود نزدیک شد. شوروی نیز از این موقعیت مناسب استفاده کرده و

صبح روز ۲۷ دسامبر هنوز از امین بعنوان رهبر انقلاب افغانستان و عامل " پیشرفتهای چشمگیر انقلاب " در این کشور نام میبردند، جداساعت بعد اعلامیه ببرک کارمل و اتهامات وی به امین را بدون تفسیر منتشر کردند.

دخالت نظامی شوروی برای انجام این کودتا در افغانستان آن چنان واضح و غیر قابل انکار بود که حتی رهبر جدید و مقامات شوروی نیز سعی در پوشیده نگه داشتن آن نداشتند. دولت جدید بلافاصله بعد از موفقیت کودتا اعلام کرد که از " کشور سرادر و دوست " بر اساس ماده ۴ قسریار داد

در بعد از ظهر ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ رژیم امین در نتیجه کودتای رفیق حزبی سابق خود ببرک کارمل سقوط کرد. این سومین کودتا طی ۲۰ ماه گذشته در افغانستان بود.

آنچه که این کودتا را از کودتاهای قبلی خود جدا می کرد، نقش فعال و تعیین کننده ارتش شوروی در به ثمر رسیدن آن بود. از چند روز قبل کودتا، جندسین هزار سرباز ارتش شوروی به افغانستان وارد شده و در اطراف پایتخت این کشور مستقر گردیدند. هواپیماهای روسی مرتباً تجهیزات نظامی، تانک، زره پوش و نفرات در فرودگاه نظامی کابل، در شمال این شهر پیاده کرده و تحرکات وسیع نظامی در مرز افغانستان و شوروی آغاز شده بود.

در صبحگاه روز ۲۷ دسامبر سربازان شوروی به همراه بخشی از سربازان افغانی موافق کارمل بتدریج وارد شهر شده و بعد از درگیریهای با سربازان طرفدار امین ایستگاه رادیو و تلویزیون و نقاط حساس کابل را در اختیار گرفتند. در غروب روز کودتا ببرک کارمل که تقریباً همزمان با سربازان ارتش شوروی وارد کشور شده بود اولین اطلاعیه خود را مبنی بر اعدام امین و خانواده اش به همراه جمعی از افراد وفادار باو و بدست گرفتن قدرت اعلام نمود. در این اعلامیه کارمل، امین را متهم به ایجاد رژیم ترور و خفقان در افغانستان و همدستی با امپریالیسم جهانی نمود!!

بدین ترتیب حفیظ الله امین که یکی از رهبران حزب خلق و خود از باران وفاداریه شوروی بود سقوط کرده و نفر سوم از ملت ترکی - امین - کارمل بر سر کار آمد. دستگاه های تبلیغاتی شوروی که تا

دخالت نظامی شوروی برای انجام این کودتا در افغانستان آنچنان غیر

قابل انکار بود که حتی رهبر جدید و مقامات شوروی نیز سعی در پوشیده

نگه داشتن آن نداشتند.

از طریق داودخان در روشه ۱۹۷۳ و پس کودتا را در این کشور به انجام رسانید. رژیم ظاهر شاه سقوط کرده و داودخان به قدرت رسید. حسیب خلق که از سال ۱۹۶۵، بعد از روی کار آمدن برژنفدر شوروی، در افغانستان تاسیس شده بود از این کودتا حمایت کرده و آنرا " انقلاب سفید " نام نهاد. با روی کار آمدن داودخان وضع زندگی مردم و اوضاع سیاسی کشور به تنهاریه بهبود یافت. بلکه هر روز وخیم تر شد. ده ها هزار افغانی بیکاره برای سیر کردن شکم راهی کشورهای همسایه از جمله ایران شدند. داودخان با تمام کوششی که برای درهم شکستن مقاومت مردم بکار میبرد موفق به حفظ موقعیت خود نشد. شوروی که منافع خود را در خطر میدید دست بکار شد تا کودتای دیگری (واشعار به کمک

" دوستی و مودت بین دو کشور " به کمک کرده و شوروی هم طبعاً بخاطر " حفظ روح تفاهم و تمامیت ارضی همسایه کوچکتر " این تقاضا را اجابت نموده است.

شوروی این بار حتی برای تدارک مقابله با هر اتفاق غیر مترقبه و در نهایت دوراندیشی " رهبر آینده انقلاب " رانیز خود شخصاً به همراه آورده بود. فقط آنچه که در این سلسله اقدامات هنوز ناروشن مانده اینست که درخواست کننده کمک از شوروی چه مقامی بوده است؟!

روابط سیاسی نزدیک شوروی با دولت افغانستان از اواسط دهه ۵۰ میلادی و بعد از اینکه ژنرال داودخان به نخست وزیری رژیم ظاهر شاه منصوب گردید، آغاز شده و هر روز با وسعتی خود گرفته است.